

نواندیشی دینی، روایت و تاریخمندی

منبع: سایت رادیو زمانه، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۵/۱/۲۶

چندی پیش مقاله «روشنفکری دینی و مسئله شر» به قلم محمدرضا نیکفر در سایت زمانه منتشر شد. پس از آن، مقاله «نواندیشی دینی، متن مقدس و خشونت» را نقد مقاله ایشان منتشر کردم. در ادامه، نیکفر مقاله «خود دین» را در پاسخ به مقاله من منتشر کرد. در سطور ذیل، بر آنم تا امهات مدعیات ایشان در جستار «خود دین» را نقد کنم. امیدوارم این مکاتبات انتقادی عالمانه حقیقت جویانه، به غنای این مباحث معرفتی بیفزاید و به روشن تر شدن مواضع طرفین و به اصطلاح تقریر محل نزاع کمک کند. جهت سهولت کار، مدعیات نیکفر را با استشهداد به بخش‌های مختلف مقاله، ذیل چهار فقره آورده، پس از آن ملاحظات انتقادی خود را ذیل هر فقره می‌آورم.

۱

«روشنفکری دینی ایرانی آن وسوسه اخلاقی کیرکگوری را ندارد که رابطه ایمان و اخلاق را به مسئله تبدیل کند. همواره می‌توان گفت اسلام دیگری وجود دارد و با این سخن وجدان خود را آرام کرد و به مسئله رابطه ایمان و اخلاق پرداخت. روشنفکری دینی درگیر مشکل ایمان و اخلاق نیست، درگیر مشکلاتی است مثل قرائت سنتی، بسته بودن فقه، تشیع صفوی، اسلام با روحانیت یا بی‌روحانیت؛ و به خشونت هم که می‌پردازد در حد انتقاد به فقه است و ایرادهای فقه هم در نهایت به فقیهان و جامعه‌ای برمی‌گردد که شریعت در آن پا گرفته و شرح و بسط یافته... سروش دباغ ما را از روشنفکران دینی ناامید می‌کند. او می‌گوید که میان پروژه روشنفکران دینی با به قول او «پروژه کیرکگور» تناسبی وجود ندارد. در گفتار «روشنفکری دینی و مسئله شر» که مورد انتقاد سروش دباغ قرار گرفته «شهامت بیشتری از روشنفکران دینی طلبیده شد؛ خواسته شد که شرارت را نه در عرضیات، بلکه در ذاتیات دین ببینند.» در آن گفتار پرسیده شد: «آیا چنین درخواستی از روشنفکر دینی منطقی است؟ آیا می‌توان در اصل دین شر دید، در عین حال همچنان دینی بود؟» و افزوده شد که «این یک پرسش کیرکگوری است، یعنی از مقوله آن پارادوکس ایمانی‌ای است که کیرکگور، جدی‌ترین مؤمن تاریخ، جرأت درگیری با آن را پیدا کرده است.»

نیکفر برین باور است که رابطه میان اخلاق و ایمان، مسئله نواندیشی دینی نیست؛ از اینرو نسبتی میان پروژه نواندیشی دینی و پروژه کیرکه گارد یافت نمی‌شود. علاوه بر این، روشنفکری دینی، شر را در اصل و ذاتیات دین نمی‌بیند؛ مجموع این عوامل اسباب ناامیدی نیکفر را از نواندیشان دینی فراهم کرده است. چنانکه در می‌یابم، نیکفر در تقریر مدعیات فوق دچار چندین خطا شده است.

اولاً، رابطه میان اخلاق و ایمان، یا به تعبیری دیگر، روابط میان دین و اخلاق و فقه و اخلاق از دلمشغولی‌های جدی نواندیشان دینی متاخر بوده و در دو دهه اخیر آثار متعددی در این باب منتشر شده است. مضامین و مقولاتی چون «فقه در ترازو»، «دین در ترازوی اخلاق» و «حجاب در ترازوی اخلاق» از این سنخ تاملات پرده بر می‌گیرد.^[۱] مفهوم «دین اخلاقی» و یا «قرائت انسانی از دین»، به نزد نواندیشان دینی، فراختر از مقوله فقه است و دیگر ساحات دینداری را نیز در برمی‌گیرد. افزون بر این، «ایمان ورزی» و حدود و ثغور آن و ربط و نسبتش با مقولاتی چون شک، یاس و حسرت زیستن در ساحت قدسی از دیگر دلمشغولی‌های نواندیشان دینی بوده است. عبدالکریم سروش «ایمان» را در مقابل «یأس» نشانده، نه در برابر «شک»، همچنین مجتهد شبستری از ایمانی سراغ گرفته که از جنس احوال اگزستانسلیل است و با تلاطم‌های وجودی مؤمن و قبض و بسط‌ها و تلاطم‌های وجودی او ارتباط وثیقی دارد.^[۲] مدلول سخنان فوق این است که هم مقوله «ایمان» و انواع ایمان ورزی از جمله «ایمان آرزومندانه»، هم «اخلاق» و شهادهای اخلاقی عرفی و لحاظ کردن آنها و تمام ساحات دین را ذیل این امور فهمیدن و صورتبندی کردن و در ترازوی اخلاق سنجیدن، از مقومات سلوک نواندیشی دینی متاخر بوده است.

ثانیاً، نیکفر در نسبت سنجی میان پروژه نواندیشی دینی و پروژه یا فلسفه کیر که گارد به خطا رفته است. اگر مراد از پروژه یا فلسفه کیر که گارد، اندیشیدن به مقولاتی چون ایمان و اخلاق و احیاناً تعارض میان شهادهای اخلاقی عرفی و تلقی متعارف از سنت دینی باشد؛

چنانکه آمد، این مهم از دلمشغولی‌های جدی نواندیشان دینی در دهه‌های اخیر بوده است. از سوی دیگر، چنانکه در «نواندیشی دینی، متن مقدس و خشونت» آورده ام، اگر مراد از پروژه کیر که گارد، تقابل نهادن میان «حقیقت ابدی» [۳] و «حقیقت سقراطی» [۴] به روایت کیر که گارد باشد، تقابلی که متضمن نقد فلسفه کانت و هگل است و «اولویت عقل» [۵] را به زیر می‌کشد، از این حیث، پروژه نواندیشی دینی با فلسفه کیر که گارد همداستان نیست؛ چرا که عقلانیت نقاد را که در دوران معاصر نسب نامه کانتی دارد، بر کشیده و از پی آن روان شده و به لوازم برگرفتن آن تن داده است.

ثالثاً، مراد از «اصل دین» چیست که علی‌الاصول بتوان در آن شری دید؟ همانگونه که پیشتر آورده ام، بر این باورم که دین، ذات و اصلی به معنای ارسطویی کلمه ندارد؛ مراد از عرضیات نیز اموری است که علی‌الاصول می‌توانست به نحو دیگری رخ دهد [۶] و متن مقدس به نحو دیگری تکوین یابد. به تعبیر فنی، با وام کردن مفهوم «تاریخمندی» [۷] و به کار بستن روش «پدیدار شناسی تاریخی»، می‌توان چنین انگاشت که عرضیات، عرضیاتی که متعلق به زمینه و زمانه پیدایی متن مقدس بوده، در آن ریزش کرده اند؛ زمینه و زمانه‌ای که می‌توانست به نحو دیگری باشد. به زبان فنی‌تر، بحث از عرضیات ناظر به مقام «ثبوت» و چگونگی تکون متن مقدس است؛ آموزه‌ای که در مقام «اثبات» و چگونگی فهم متن مقدس به کار می‌آید و فهم روشمند از متن مقدس را سامان می‌بخشد. با عنایت به نکات روش شناختی و فلسفی فوق، مقوله «اصل دین» که طنین ذات گرایانه دارد، به نزد نواندیشان دینی متاخر، ناموجه است و احتیاج به صورتبندی دوباره دارد. رابعاً، نواندیشی دینی در پی سعه بخشیدن به مفهوم «مخاطب» متن مقدس واقع شدن است؛ روایتی از «مخاطب» که با تلقی سنتی از مخاطب فاصله چشمگیری دارد. [۸] افزون بر سراغ گرفتن از اینکه آیا متن مقدس ذاتی دارد یا ندارد (که به نزد نواندیشان دینی ندارد)؛ چگونگی مواجهه با متن مقدس و مخاطب آن واقع شدن نیز مهم است. نیکفر که با مباحث هرمنوتیک جدید به نیکی آشناست، می‌داند که مطابق با آموزه‌های گادامری، مخاطب متن، نقشی منفعل در خواندن و فهمیدن متن ندارد؛ بلکه در یک فرایند دیالکتیکی دوسویه فعالانه، متن را می‌خواند و طی این فرایند، «قرائت از متن» شکل می‌گیرد. بر همین مبنا، نواندیشان دینی، با عنایت به زمانه پیدایی متن مقدس، با فرو نهادن جستجو برای احراز «اصل دین»، که امری نشدنی است، با به رسمیت شناختن کثرت قرائات از متن مقدس و سنت دینی، همچنین با عنایت به زمینه شکل‌گیری آن، به بازخوانی انتقادی روشمند روایت‌های سنتی از متن مقدس و سنت دینی همت گمارده، مؤلفه‌ها و حدود و ثغور «مخاطب» متن مقدس واقع شدن در روزگار کنونی را تبیین می‌کنند.

۲

«انتقاد به سنت از زاویه نقد خشونت و تبعیض، فاقد سابقه و مکتب در میان نواندیشی دینی است... فکری که روشنفکران دینی تا کنون عرضه کرده‌اند، یک نوع تئودسیسه است، یعنی خطاپوشی است، مبرا دانستن اصل دین از شرارت‌های آمیخته با تاریخ آن در گذشته و حال است. درست است که این تئودسیسه سویه‌ای انتقادی می‌گیرد آنجایی که شرارت را به دستگاه دینی و حتا به فقاقت برمی‌گرداند، اما این هنوز فکر خاصی نیست و ارزشی فلسفی ندارد. ماده خام این فکر در گذشته فرهنگی وجود داشته و اینک با تجربه نزدیکی که مردم از حکومت زعمای دین دارند، به صورتی کمابیش روشن در جامعه به صورت نقد حوزه دینی و منش آن رواج دارد. بازار دین بحران زده است، در آن انباشت بی‌رویه نقدینگی و تورم وجود دارد و فضا مساعد است برای اعلام ورشکسته بودن حوزه درآمیخته دین و دولت، و دادن وعده ارز و ارزشی نو.»

خوب است جناب نیکفر در کارنامه نواندیشان دینی از «هرمنوتیک حسن ظن» مدد بگیرند و به دیده عنایت در آثار ایشان بنگرند. بر خلاف نظر ایشان، به لحاظ تاریخی، در دو قرن اخیر، هم شاه ولی الله دهلوی بر اینکه احکام فقهی اجتماعی متناسب و متلائم با با بنیه و مزاج اعراب بر ساخته شده و علی‌الاصول، با تغییر بنیه بدنی و دماغی انسانها در دیگر ادوار تاریخی، قابل تغییرند، انگشت تاکید نهاده؛ هم اقبال لاهوری از «اجتهاد در اصول» سخن گفته است. در سنت نواندیشی دینی ایرانی نیز، حدوداً دو دهه پیش، روزگاری که نشریه «کیان» منتشر می‌شد، مهمترین تریبون نواندیشی دینی در دهه هفتاد شمسی، ویژه نامه مفصلی درباره نسبت میان دین و خشونت منتشر شد. عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری نیز در آثار خویش از «اجتهاد در اصول» سخن گفته و به صراحت بر «وابسته به سیاق بودن» [۹] مفهوم «خشونت»، آنچه خشن به نظر می‌رسد و مصادیق آن سخن گفته‌اند. مدلول سخن ایشان این است که با عنایت به زمینه پیدایی این احکام و

فهم منطق آنها، در روزگار کنونی «باید» آن احکام را به نحو دیگری فهمید. این «باید»، بایدی هنجاری [۱۰] و روش شناختی [۱۱] است و لحاظ نکردن آن، متضمن بدست دادن فهمی ناموجه از این مقولات در روزگار کنونی می‌شود. بر همین اساس، شبستری می‌گوید «فقه سیاسی بستر عقلایی خود را از دست داده» و از بازفهمی و بازخوانی حکم «قصاص» در روزگار کنونی سخن می‌گوید. [۱۲] پس، آثار نواندیشی دینی متاخر از جنس تئودسیسه و ناظر به خطا پوشی و مبرا دانستن «اصل دین» نیست؛ چرا که ایشان در اندیشه «اصل دین» نیستند، بلکه با به رسمیت شناختن روایت‌های مختلفی که در بستر تاریخ و در ذیل سنت ایرانی-اسلامی بروز و ظهور پیدا کرده، دلمشغول بازخوانی انتقادی روایت‌های سنتی و بنیاد گرایانه، همچنین برکشیدن و بسط قرائت و روایت انسانی-اخلاقی از متن مقدس و سنت دینی‌اند. افزون بر این، به نزد نواندیشان دینی، قصه فرم دینی، بسی فراتر از حکومت زعمای دین است، که «هزار باده خاورده در رگ تاک است». این جماعت، افزون بر تاکید بر تفکیک میان نهاد دیانت از نهاد سیاست، در اندیشه بدست دادن یک نظام الاهیاتی بدیل و به تعبیری که پیشتر از اقبال لاهوری آوردم، «تجدید نظر در کل دستگاه مسلمانی» اند؛ دستگاه مسلمانی ای که اعم از فقه است و شامل امر و حیانی و چگونگی تکون متن مقدس، ساز و کار فهم و تفسیر روشمند از متن مقدس، تعارض میان علم و دین... هم می‌شود.

۳

«دین ذات ندارد. سروش دباغ و دیگران یک استدلال کلیشه‌ای را تکرار می‌کنند به این صورت که چون دین ذات ندارد، معلوم نیست سوءظنتان را متوجه چه می‌کنید؛ این استدلال جدید است. دینداران قدیم معتقد بودند که دین ذات دارد و آنان آن ذات را دست‌یافتنی و معرفی‌کردنی می‌دانستند. ابایی نداشتند که کشتن کافران را هم برآمده از ذات دین بدانند. اما خوشبختانه اکنون زمانه عوض شده است. اما گاهی معلوم نیست که در این زمانه داریم درباره چه حرف می‌زنیم. آیا درباره اسلام که حرف می‌زنیم، نمی‌دانیم به چه چیزی اشاره داریم؟ آیا سوءظن ما می‌تواند متوجه خود دین باشد؟.. دین چیزی نیست که به آن ذات یا جوهر می‌گوییم. دین یک داستان است، داستانی است که از جایی شروع می‌شود و در آن سوژه‌ای وجود دارد دارای اراده به قدرت، یعنی خود را مدام استوار می‌کند، میان خود و محیطش فرق می‌گذارد، از محیطش چیزهایی را که برای بقا و گسترش مفید و لازم می‌داند برمی‌گیرد و مدام قلمروش را گسترش می‌دهد. کسانی وجود دارند که هر روز شناسنامه او را تمدید کنند، عکس تازه‌ای در آن الصاق کنند، القاب تازه‌ای به او نسبت دهند. شناسنامه‌ها بایگانی می‌شوند، اما گاهی عوض می‌شوند و در آنها دست برده می‌شود... من چیز نیستم، پس ذات ندارم؛ اما یک هویت دارم، یک زندگی هستم که یک داستان است و این داستان شخصیتی دارد که در شدن است اما یک ثبوت روایی دارد و درست به خاطر این ثبوت روایی است که آن داستان، داستان من می‌شود.»

بله، چنانکه در این جستار و جستار پیشین آورده ام، دین ذاتی به معنای ارسطویی کلمه ندارد؛ این استدلال که به نظرم کلیشه‌ای نیست و از یافته‌های نواندیشی دینی متاخر است، قوام بخش تلقی منقح و رهگشای نواندیشان دینی از چگونگی پیدایی متن مقدس و در وهله بعدی فهم آن در روزگار کنونی است. نیکفر باز هم به جای برکشیدن روایت‌های مختلف از متن مقدس که در بستر تاریخ بروز و ظهور یافته، از «خود دین» سخن می‌گوید؛ امری که، به توضیحی که پیشتر آمد، طنین ذات گرایانه قوی ای دارد و از منظر نواندیشان دینی، سراغ نگرفتنی و فرونهادنی است.

افزون بر این، در سطور بعد، نیکفر از دین به مثابه «داستان» سخن می‌گوید، داستانی که از جایی شروع می‌شود و در حال «شدن» است و صبغه «روایی» دارد. این سخن نیکفر، موجه و رهگشاست؛ امیدوارم ایشان به لوازم این سخن پایبند باشد و از این منظر در برخی از مدعیات مقاله «روشنفکری دینی و مسئله شر» که طنین ذات گرایانه آشکاری داشت، تجدید نظر کند. اگر دین را روایت و داستانی بدانیم که در بستر تاریخ روان شده و لف و نشر یافته، آنگاه باید به جای یک روایت، از «روایت‌های» مختلف آن در طول تاریخ سراغ بگیریم. البته، برخی از این روایتها، به سبب مناسبات و روابط مبتنی بر قدرت (که مورد تاکید نیکفر است)، در طول تاریخ اسلام مجال بروز و ظهور بیشتری یافته، برخی کمتر. مدلول این سخن این است که علی‌الاصول مجال سربرآوردن قرائت و روایت انسانی-اخلاقی از سنت دینی که محل تاکید نواندیشان دینی است، وجود دارد؛ همانطور که در درازنای تاریخ چهارده قرنه، جریان‌های تحت عنوان اسلام عرفانی مدارا محور در مکتب خراسان، مکتب بغداد و مکتب شیراز بروز و ظهور یافته؛ همچنین در قرون چهارم و پنجم هجری قمری، شاهد ظهور اسلام

عقلانی و شکوفایی مباحث فلسفی و الهیاتی در میان فیلسوفان و متکلمان مسلمان هستیم. هر چند این روایتها، بدل به روایت غالب نشد، اما نفس ظهور آنها، با عنایت به پیچیدگی چگونگی مسلط شدن یک روایت در پرتو مناسبات و روابط توبرتوی قدرت سیاسی، از این مهم پرده برمی‌گیرد که کاملاً متصور است این روایتها، در زمینه و زمانه‌ای دیگر در بستر تاریخ، دوباره سر برآورند و در پرتو تحولات اجتماعی-سیاسی- فرهنگی- معیشتی، نقش آفرینی کنند و احیاناً بدل به روایت مسلط شوند. نواندیشی دینی متاخر با عنایت به همین امر، در کار سامان بخشیدن به روایتی انسانی و اخلاقی از سنت اسلامی است، روایتی که هر چند امروز به سبب اقتضائات امر سیاسی و مناسبات و روابط مبتنی بر قدرت، در عموم کشورهای مسلمان، چندان صدایی ندارد و شنیده نمی‌شود؛ اما و هزار اما، امکان سربرآوردن آن و بدل شدنش به روایت مؤثر و احیاناً مسلط در آینده متصور است؛ که به قول مارکوزه «تاریخ شرکت بیمه نیست». از اینرو، رواست اگر نیکفر، با اتخاذ هرمنوتیک حسن ظن نسبت به نواندیشان دینی، جد و جهدهای ایشان در راستای بسط و نهادینه کردن قرائت و روایت انسانی و اخلاقی از سنت دینی را ارج نهد و از منظر خویش به بسط و نشر آن مدد رساند.

۴

«آنچه سروش دباغ بر آن «روح و پیام مندرج در متن مقدس و سنت دینی» نام می‌نهد، اگر نخواهد یک چیز موهوم و آرزویی نباشد، بایستی همان کاراکتری دانسته شود که در طول تاریخ و در جریان انکشاف سنت خود را نشان می‌دهد... وقتی کسی می‌گوید که اسلام خودش را دارد، و ما دقت که می‌کنیم می‌بینیم اسلام او آنی نیست که ما از روایت اسلامی می‌شناسیم؛ پنداری چیزی است مثل کوکاکولا، که دیگر طبق نسخه اولیه آن حاوی «کوکا» نیست و از آن ماده مخدر تنها اسمی دارد. اما از همین اتیکت کوکاکولا هم باید ترسید، چون شاید یکی بخواهد محتوا را با برچسب انطباق دهد».

تعبیر «برچسب» و «اتیکت» در این بخش از نوشتار نیکفر، تداعی کننده امور مکانیکی، بدنی و یدی است، نظیر برچسب زدن و مشخص کردن قیمت یک قوطی خیارشور در یک سوپرمارکت. اگر دین از جنس «روایت» است و مانند دیگر پدیده‌هایی که سوبه‌های اجتماعی پررنگی دارند و قوام آنها به قوام کنشگران آنهاست، نمی‌توان و نباید با آنها بسان قوطی خیارشور و شیشه کوکاکولا مواجه شد. [۱۳] نیکفر به نحوی سخن می‌گوید که گویی دین اسلام که در درازنای تاریخ لف و نشر پیدا کرده و به انحاء گوناگون روایت شده و سنن مختلف فقهی، کلامی، فلسفی، عرفانی.. ذیل آن بسط پیدا کرده و رویده، تکثر و تنوعی ندارد و به سهولت می‌توان تشخیص داد اسلام کسی یا جماعتی (در اینجا روایت نواندیشان دینی از اسلام)، آنی نیست که ما می‌شناسیم. تو گویی همانطور که می‌توان بر قوطی خیارشور و شیشه کوکاکولا برچسب زد و شیشه‌های برچسب خورده را از شیشه‌های برچسب نخورده تفکیک کرد، با روایت‌های دینی متقدم و متاخر که در پهنه تاریخی به وسعت چهارده قرن طرح شده نیز می‌توان اینگونه رفتار کرد؛ موضعی که در مواجهه با پدیده‌ای چون دین که به تعبیر نیکفر از جنس روایت است، ناموجه است و راهی به جایی نمی‌برد. نیکفر که دین را از جنس روایت انگاشته، روایتی که در حال «شدن» و تطوریافتن است، در سطور پایانی مقاله، با پیش کشیدن بحث از اتیکت و برچسب و کوکاکولا، سخنان پیشین خود را نقض کرده، بر سر شاخ نشسته و بن بریده است.

افزون بر این، چنانکه آوردیم، روایت انسانی- اخلاقی از سنت دینی و متن مقدس، در سده‌های پیشین، در میان ما سابقه داشته و سر برآورده، هر چند روایت مسلط نبوده، از اینرو بر خلاف نظر نیکفر، امری موهوم نیست و «در جریان انکشاف سنت» خود را نشان داده است. حال، اگر دین از جنس روایت است؛ متصور است در زمینه و زمانه دیگری، قران میمونی رخ دهد و تعامل و روابط چندگانه مؤلفه‌های معرفتی، معیشتی، اجتماعی، سیاسی... با یکدیگر، به سربرآوردن و برکشیده شدن روایت انسانی و اخلاقی از سنت دینی و احیاناً بدل شدن آن به روایت پرنفوذ و مسلط بینجامد.

[۱] عبدالکریم سروش، در یکی از مکاتبات خود با مرحوم منتظری در مقام نقد حکم ارتداد، در اواخر دهه هفتاد شمسی از تعبیر « فقه در ترازو» استفاده کرد. ابولقاسم فنایی، اثر « دین در ترازوی اخلاق» را در دهه هشتاد شمسی منتشر کرد. نگارنده این سطور نیز، جستارهایی تحت عناوین « حجاب در ترازوی اخلاق» و « ارتداد در ترازوی اخلاق» را در دهه نود شمسی منتشر کرده است.

[۲] برای بسط این مقولات، نگاه کنید به:

عبدالکریم سروش، « ایمان و امید»، اخلاق خدا/ایان، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹؛ همو «نو کردن ایمان»، بسط تجربه نبوی، تهران، صراط، ۱۳۷۸.

محمد مجتهد شبستری، ایمان و آزادی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷؛ همو، «پرواز در

ابراهیم ندانستن»، تاملاتی در قرائت انسانی از دین، تهران، ۱۳۸۳.

سروش دباغ، «پاکی آواز آبها: تاملی در اصناف ایمان ورزی»، فلسفه لاجوردی سپهری؛ تهران، صراط، ۱۳۹۴.

[3] Eternal Truth

[4] Socratic Truth

[5] Primacy of reason

[۶] عبدالکریم سروش معتقد است می توان با مدد گرفتن از روش «شرطی های خلاف واقع»، اموری را که علی الاصول می توانست به نحو دیگری محقق شود، احراز کرد و برشمرد.

برای بسط این مطلب، نگاه کنید به: « ذاتی و عرضی در ادیان»، بسط تجربه نبوی.

historicity[7]

[۸] این نکته را در گفتگوی انتقادی با سایت «زیتون» تحت عنوان «عبدالکریم سروش در پی عبور از دین نیست»، بسط داده ام.

[9] context-dependency

[10] normative

[11] methodological

[۱۲] نگاه کنید به: « فقه سیاسی بستر عقلایی خود را از دست داده است»، نقادی بر قرائت رسمی از دین، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

[۱۳] به نظرم جهت تبیین پدیده ای چون «دین»، وام کردن مفهوم «شبهات خانوادگی» که نسب نامۀ ویتگنشتاینی و سوییۀ نومیالیستی دارد و متضمن نقد ذات گرایی ارسطویی

است، رهگشاست.